

بررسی فقهی نظریه ی فریقین در رابطه با آیه ی وضو پیرامون مسح پا

محقق: مسعود رحمتی

گروه علمی: فقه

سطح: ۱

آذر ۱۳۹۵



## چکیده

وضو از مطهراتی است که جسم و جان انسان را صفا بخشیده، وی را برای ملاقات با معبود حقیقی آماده می‌سازد.

مسئله ای است که خواسته یا ناخواسته آدمی را حداقل سه مرتبه در روز به زیور خویش آراسته از وابستگی های دنیوی پیراسته می‌گرداند و متأسفانه یکی از بارزترین مصادیق اختلاف بین شیعه و سنی در زمینه ی اجرای احکام الهی بحث در رابطه با کیفیت وضو است، بدین صورت که هر یک در تفسیر آیه ۶سوره ی مائده که چگونگی وضوی صحیح را بیان می‌کند، نظر دیگری را رد کرده و بر مواضع خویش پافشاری میکنند.

از جمله ی این اختلافات بحث پیرامون کیفیت و حدود مسح پا در وضو است. اهمیت پرداختن به این اختلاف از ان جهت است که:

اولاً: دفاع از حریم قرآن بر همه واجب است چرا که اقوال و تفاسیر نادرست از قران نه تنها به تکرر گرایي در حوزه ی مفاهیم دینی منجر شده بلکه به در هم شکستن بسیاری از چهار چوب های الهی اعم از احکام دینی می‌انجامد.

ثانیاً: اثبات ادعای هریک از طرفین علاوه بر اینکه مسلمانان را از ارتکاب اشتباه در انجام واجبات دینی و به تبع ان ضایع شدن اجر و مزد انها در پیشگاه الهی بر حذر میدارد، می‌تواند راهگشای مناسبی برای تشنگان حقیقت باشد که کدام یک از مذاهب اسلامی سنت نبوی را سر لوحه خویش نموده و بر ادله ی حق طی طریق می‌کنند.

کلید واژه : کیفیت وضو - وضوی نبوی - اختلاف فریقین در وضو - مسح پا - شستن پا - مسح بر

کفش

از آن جا که احکام اسلامی عمدتاً از کتاب الله سر چشمه می گیرند و در این صحیفه سراسر نور نیز مسائل فقهی و هر مطلبی عموماً به صورت کلی و بدور از هر گونه ریزنگری بیان شده است ، بدیهی است اگر طریق صحیح تفسیر و برداشت ، تحلیل و بررسی و استدلال و استنباط از آن را ندانیم ، به ورطه ی گمراهی و ضلالت بیفتیم که یکی از این موارد چگونگی وضوی صحیح مد نظر شارع مقدس اسلام ، نبی اکرم و اهل بیت را بیان می کند .

آیه ۶سوره مائده آیه ایست که در آن به کیفیت شستشوی هر یک از اعضای وضو اشاره شده است. آیه مذکور به نقطه اختلافی میان فرق مختلف اسلامی از جمله شیعه و سنی بدل گشته است . و از اساسی ترین اختلافات بیم آنان در وضو حدود مسح پاهاست؛ به طوریکه شیعیان بر مسح پاها تاکید ورزیده و بر آن مصر اند. بیشتر مذاهب اهل سنت نظر شیعیان را رد نموده و به شستشوی پاها فتوا داده اند و عده ای دیگر پا را از این هم فراتر گذاشته قائل بر مسح کفش ها شده اند.

هدف از ارائه این تحقیق بررسی این موضوع است که چرا در وضو که از احکامی است که مسلمین هر روزه جهت انجام فرایض دینی بدان عمل می کنند و به تواتر شیوه صحیح انجام آن را از پیامبر دیده و شنیده اند چنین اختلافاتی پدیدار گشته است؟

چه علتی باعث تفاوت آرا و نظرات میان علما و دانشمندان مذاهب مختلف شده است؟ ریشه و سر چشمه حقیقی این اختلافات از کجا نشات می گیرد؟

انگیزه من از گام نهادن در این راه این بود که کدامیک از آن مذاهب از موضع حق سخن می گویند؟ و سنت نبوی ، وضوی صحیح و استدلال های منطقی تری را ارائه می دهند.

این مقاله از آن جهت حائز اهمیت است که علاوه بر رفع اختلافی که غالباً به کدورت، تفرقه و پراکندگی می‌انجامد، می‌تواند از حیث مشتم نمونه خروار اثبات کند که کدامیک از این فرق، اسلام اصیل و ناب محمدی و منطبق بر نص صریح آیات و روایات را بر ما عرضه میکند.

مقاله حاضر با بررسی اصول عقلی و نقلی، معنای لغوی و استعمال حقیقی کلمات مستعمل در آیه، ارائه روایات صحیح و متواتر و پاسخ روشن به نظریات هریک از طرفین بر آن است تا حقیقت را تبیین کرده و به این نزاع و اختلافات خاتمه دهد.

### معنای لغوی آیه ی مورد بحث و کلمات بکار رفته در آن

اینکه ما به چه برداشت و تصویری از آیه برسیم مستلزم این است که بر این مسئله واقف باشیم چه واژگانی در ساختار آن به کار گرفته شده و استعمال و وضع این واژگان در ادبیات مادر برای چه معنایی بوده است. به دیگر سخن نمی‌توان اینگونه آیات را با سلیقه و نظر شخصی مورد قضاوت قرار داد.

معنای تحت اللفظی آیه مذکور بدین صورت است: «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلاه فاعسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برئوسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنباً فاطهروا...» آیه ۶ سوره مائده (ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که به نماز برخاستید، صورت‌ها و دست‌های خود را تا آرنج‌ها بشویید و سرها و پاهای خویش را تا کعب‌ها مسح کنید و اگر جنب بودید تطهیر کنید...)

«مسح عبور دادن دست و یا هر عضو لمس‌کننده دیگری، بر چیزی به طور مباشرت و بدون واسطه می‌باشد. و به حسب لغت، بدون (باء) و همراه (باء) استعمال شده و متعدی می‌گردد» مسحت الشیء و مسحت بالشیء» هر دو گفته می‌شود وقتی بدون وساطت (باء) متعدی شد فرا گرفتن و (استیعاب) را رسانده و هنگامی که با وساطت (باء) متعدی شد اصل مسح را بدون فرا گرفتن می‌رساند» و بنا بر این عبارت: «وامسحوا برئوسکم» مسح مقداری از سر را به طور اجمال

می رساند. و بیان نمی کند که از کدام قسمت سر باشد، باید این معنی را از روایات گرفت چنان که روایات بیان نموده اند که قسمت جلوی سر منظور است. (طباطبایی المیزان ج ۵ ص ۳۴۴).

مسح تر کردن اعضا است اما غسل جاری کردن اب بر اعضا است (گرچه در حد روغن مالی باشد) یعنی اگر مقدار کمی هم آب جاری شود کافی است از این رو اگر در مسح آب جاری شود به آن مسح گفته نمی شود. (جوادی آملی تفسیر تسنیم ج ۲۲ ص ۹۲).

همچنین در قاموس «کعب» به سه معنا ذکر شده «برآمدگی پشت پا» و «مفصل» و «قوزک ها» که در دو طرف پا قرار دارند. اما با توضیحی که در سنت وارد شده قدر مسلم منظور «قوزک ها» نیستند. ولی در اینکه آیا منظور استخوان برآمده پشت پا یا مفصل است در میان فقها اتفاق نظر نیست و در هر حال احتیاط این است تا مفصل مسح شود. «کعب» در لغت به معنای «برآمدگی پشت پاها» و همچنین به معنی «مفصل» (یعنی جایی که استخوان ساق پا با استخوان کف پا مربوط می شود). است. (جوادی آملی تفسیر نفیس ج ۳ ص ۴۱).

در تفسیر صافی در تعریف کعب این چنین آمده است که: استخوانی است دایره مانند که در محل اتصال مچ و روی پا قرار دارد برآمدگی این استخوان در طرف داخل و خارج مچ پا واقع می شود، مانند همین استخوان را گاو و گوسفندان هم دارند که گاهی کودکان با همین استخوان بازی می کنند. گاهی به این استخوان «مفصل» هم می گویند، به خاطر نزدیک بودن این استخوان با مفصل است و مردم چون با لغت آشنایی ندارند از علم شرح و اخبار ائمه ی معصومین بدورند چنین اشتباهاتی می کنند. چون پا هم بر فاصله بین مچ و انگشتان، زانو و مچ و بالای زانو گفته می شود، خداوند انتهای جایی را که باید در پا مسح شود بیان کرد. (فیض کاشانی تفسیر صافی ج ۲ ص ۳۷۶).

مجمع البحرین کعب را چنین معنا کرده: برآمدگی روی پاست که از آن به «قبه القدم» تعبیر می کنند. (مجمع البحرین ج ۲ ص ۱۶۱ ک ع ب).

در تفسیر مجمع البیان ذیل معنای «کعب» آمده است: در مورد «کعب»، دانشوران مذاهب اهل بیت برآنند که منظور استخوان برجسته ایست که در پشت دو پا قرار دارد و برخی از پیروان «ابوحنیفه» نیز در این نظر با اینان هستند، گرچه می گویند دو پا را در وضو باید تا کعب شست و

شو داد. اما بیشتر فقها و مفسران اهل سنت کعب پا را استخوان ساق پا گرفته اند. (طبرسی تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۵۷۸).

## بحث ادبیاتی

در مسح پا اعم از آنچه میان شیعه و اهل سنت است چند فتوا هست: ۱- مسح پا واجب تعیینی است ۲- غسل پا واجب تعیینی است. ۳- غسل یا مسح پا واجب تخییری است. ۴- بعضی مانند برخی ائمه زیدیه (بین غسل و مسح) جمع نموده اند. فتاوی متعدد یاد شده مستند به ایه ی مورد بحث و کیفیت قرائت «ارجلکم» هستند. بعبارت دیگر در مرود عطف واژه ی «ارجلکم» چهار نظر است، وریشه ی تفاوت دیدگاه ها درباره ی مسح پا یا شستشوی آنها و یا هم مسح و هم شستشو از همین جا سر چشمه می گیرد:

الف) کسانی که آن را به جر خوانده اند دو دسته اند: ۱- عده ای «ارجل» را بر «رئوسکم» عطف کرده و گفته اند: همانگونه که سر را باید مسح کرد پا هم باید مسح کرد. ۲- برخی از باب مجاورت ارجل با رئوس آن را مجرور خوانده اند؛ ولی آن را عطف بر «ایدی» دانسته و بر شستن پاها معتقد شده اند.

در تفسیر مجمع البیان در این باره آمده است که: گروهی از دانشوران که در وضو به جای مسح، شستن دو پا را واجب می دانند، واژه ارجلکم را به واژه ی برئوسکم عطف می کنند و آن را مجرور می خوانند و می گویند منظور از مسح، شستن است. از «ابن زید» آورده اند که مسح همان شستشوی خفیف است. بنابراین هنگامیکه گفته می شود: او برای نماز مسح می نمود، منظور این است به صورت سبکی شستشو کرد. افزون بر اینکه محدود و موقت ساختن چیزی به این صورت در آیه ی شریفه، با شستشو مناسب است نه با مسح، چراکه آیه مسح را تا برآمدگی پاها محدود ساخته و این نشانگر مرز شستشو است. (طبرسی تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۵۷۳).

به باور دانشمندان دیدگاه نخست که مسح دو پا را در وضو به مفهوم شستن آنها می گیرد و شستشو را واجب می داند درست نیست؛ چراکه:

۱- خدا در آیه شریفه اعضایی که باید در وضو شسته شوند و نیز اعضایی که باید مسح گردند، هر کدام را مشخص فرموده است؛ اگر منظور از مسح، شستن بود این دو دسته ساختن اعضا چرا؟ افزون بر این همانطور که پیشتر اشاره شد از دیدگاه واژه شناسان و فقها نیز دو واژه «مسح» و «غسل» با هم تفاوت دارند و با این بیان چگونه می توانند یکی باشند.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرمایند: این گفته از باطل ترین گفته هاست! مسح غیر از غسل بوده و اساسا هیچ ملازمه ای هم میانشان نیست و علاوه حمل کردن مسح پاها را شستن، نه مسح سر را، ترجیح بی وجه می باشد و کاش می دانستم چه چیزی جلوی ای شخص را می گیرد اگر بخواهد تمام «مسح» هایی که در قرآن و روایات وارد شده است بر «غسل» (شستن) حمل نموده و بعکس تمام «غسل» ها را بر مسح حمل کند؟ (طباطبایی المیزان ج ۵ ص ۳۴۷).

علامه طبرسی در کتاب شریف مجمع البیان از قول مرحوم «سید مرتضی» می فرماید: کسانی که محدود شدن دو پا در آیه ی شریفه را دلیل بر وجوب شستن گرفته اند درست نیست، چرا که مسح دو پا، بسان شستن اعضا واجب شده است و مشکلی نخواهد بود که همان سان که شستن اعضایی در وضو مکرر و محدود می گردد، مسح اعضایی نیز محدود گردد. با این بیان این دستور خدا که پاهای خود را در وضو تا برآمدگی آنها مسح کنید، هرگز دلیل شستن آنها نخواهد بود. (طبرسی تفسیر مجمع البیان ص ۵۷۵).

در تفسیر المیزان در مورد این گروه آمده است: گروهی گفته اند که کسره (جر) آن از باب متابعت (مجاورت) کلمه ی رثوسکم که پهلوی او قرار گرفته بوده و به اصطلاح ادبیات از باب «اتباع» می باشد، چنانکه در آن آیه فرموده: «و جعلنا من الماء کل شیء حی» (هر چیزی را از آب زنده کردیم) (انبیاء ۳۰) و این گفته خطاست زیرا «اتباع» همانطور که گفته اند لغت عقب افتاده ایست که کلام خداوند را نباید بر آن حمل کرد. و اما در این آیه «جعل» به معنای «خلق» بوده کلمه ی «حی» صفت «شیء» می شود و جر آن از روی قاعده بوده نه از روی اتباع. علاقه ی اینکه «اتباع» انطوری که گفته شده در مواردی گفته شده که تابع و متبوع به هم پیوسته باشند چنانکه در این کلام عرب «جر ضب خرب» (لانه سوسمار مستحکم است) خرب از باب اتباع به جر خوانده شده، نه در امثال این جا که حرف عطف (واو) میان دو کلمه فاصله شده است. (طباطبایی المیزان ج ۵ ص ۳۴۴).



اخفش در توجیه قرائت جر گفته است: عطف بر (رئوس) در لفظ صادق است اما در معنا از آن منقطع است؛ مانند قول شاعر: علفتها تبنا و ماء باردا یعنی سقیتها ماء باردا به معنای (آن حیوان را کاه و علوفه دادم و به آب سرد آشامانیدم) (زمخشری الکشاف ج ۱ ص ۶۱۱).

که این گفته هم نادرست است چرا که برگشت آن به این است که فعلی در تقدیر بگیریم که عملی مطابق اعراب حال عطف داشته باشد چنانکه در شعری که شاهد آورده این چنین است، و آن گاه فعلی که می خواهیم در آیه تقدیر بگیریم یا کلمه «اغسلوا» (بشوید) می باشد، که ان به خودی خود متعدی بوده احتیاج به حرف جر ندارد و یا چیز دیگری است و آن هم با ظاهر عبارت در تضاد است و دلیل و شاهی در عبارت ندارد. و شعری که مورد استشهاد قرار گرفته یا از باب «مجاز عقلی» است و یا این که کلمه ی (علفت) را معنای (اعطیت: عطا کردم) و (اشبعت: سیر کردم) و نظیر آن تضمین می کنیم. علاوه بر این که در شعر اگر چیزی را در تقدیر بگیریم و یا علاج دیگری نکنیم معنایش خراب می شود ولی در آیه شریفه احتیاج به تقدیر و نظیر آن نداریم.

بنابراین دیدگاه کسانی که واژه ی «ارجل» را مجرور دانسته و دلیل آن را قرار گرفتن این واژه در کنار واژه ی «رئوس» می دانند نیز درست نیست؛ چرا که: ۱- به بیان «زجاج» یکی از چهره های ادبی جهان عرب، این دیدگاه در مورد قرآن روا نیست.

۲- افزون بر این نکته، این پندار در جایی ممکن است که عبارت و کلام، حرف جر نداشته باشد و یا نظر گوینده روشن باشد، نه جایی که اشتباه آفرین گردد و در آیه شریفه اشتباه آفرین است.

۳- نکته دیگر این که محققان علم نحو، اعراب یک واژه به خاطر نزدیکی آن به واژه ی دیگر را پذیرفته اند و اگر در برخی اشعار نیز آمده است آن را توجیه نموده و پاسخ داده اند. (طبرسی مجمع البیان ج ۳ ص ۵۷۶).

ب) کسانی که (ارجلکم) را به نصب قرائت کرده اند نیز دو دسته اند: ۱- عده ای آن را عطف بر محل (رئوسکم) دانسته و گفته اند که چون (رئوسکم) مفعول (وامسحوا) و محلا منصوب است، در نتیجه حکم «ارجل» با صورت اول قرائت جر یکسان می باشد یعنی باید پا هارا مسح کرد نه غسل.

۲- برخی نصب «ارجل» را به اعتبار عطف آن بر «ایدیکم» دانسته اند، که متعلق (اغسلوا) است، در نتیجه پا ها را هم همانند دست ها باید شست. (امام فخر رازی التفسیر الکبیر مج ۶ ج ۱۱ ص ۱۶۵)

باید دانست که ظاهر آیه دال بر مسح پا است و طبق دو نکته «ارجلکم» نمی تواند عطف بر «ایدی» باشد :

۱- اگر «ارجل» عطف بر «ایدی» و حکم پا همانند حکم دست می بود می بایست همان جا ذکر می شد که «واغسلوا ایدیکم الی المرافق و ارجلکم الی الکعبین» و بین معطوف و معطوف علیه جمله «وامسحوا» فاصله نمی افتاد.

۲- این عطف، گذشته از خلاف ظاهر بودنش و فقدان شرایط آن، سبب قرائت های متعدد است که موهم معانی مختلف می شود، زیرا به علاقه مجاورت می توان اعراب مجاور را به مجاور دیگر داد. اگر قرینه ای بر خلاف نیز موهم معانی مختلف نباشد، در حالیکه اگر واقعا «ارجل» باید شسته شود ولی با این حال مجرور خوانده شود، قرائت به جر موهم ان است که مسح در «ارجل» کفایت می کند؛ حال آنکه ادعا این است که پاها را باید شست. بر این اساس، مقتضای نظم طبیعی آیه عطف شدن «ارجل» بر «رئوس» است؛ خواه به قرائت جر یا نصب باشد؛ در صورت اول به ظاهر «رئوس» و در صورت دوم به محل آن عطف است. (جوادی آملی تفسیر تسنیم ج ۲۲ ص ۹۴).

شما وقتی کلمه ی «ارجلکم» را خالی الذهن و بدون شائبه در نظر بگیرید این طور می فهمید که « ارجلکم» عطف بر محل «رئوسکم» که نصب است می باشد. و از این جمله می فهمید که شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها واجب بوده اصلا به ذهن شما خطوری هم نمی کند که «ارجلکم» را به کلمه ی « وجوهکم» اول آیه برگردانید. طبع و ذوق سالم زیر بار حمل کردن کلام بلیغی بر این وجه نمی رود. آخر چگونه ذوق سخنگوی بلیغ می پذیرد که مثلا بگوید «قبلت وجه زید و راسه و مسحت بکتفه و یده» (صورت و سر زید را بوسیدم و شانه و دست او را مسح کردم ) و کلمه «ید» را به نصب خوانده عطف بر «وجه زید» قرار دهد؛ با اینکه کلام اول بریده شده، و کلمه « یده» صلاحیت این را دارد که عطف بر محل مجرور پیوسته به آن «کتفه» باشد و عطف بر محل هم چیز درست و شایعی در کلام عرب می باشد. (طباطبایی المیزان ج ۵ ص ۳۴۵).

صاحب تفسیر مجمع البیان در پاسخ به فرضیه ی این گروه از علما و دانشمندان دو سوال را مطرح کرده و می فرماید: ۱- آیا همانگونه که مقرر و محدود شدن دو دست تا ارنج، دلیل شستن آنهاست، محدود شدن مسح پاها تا برآمدگی پاها، دلیل وجوب شستشوی آنها نخواهد بود؟ پاسخ

این است که ما شستن دو دست را در وضو، نه به دلیل محدود شدن آنها واجب می دانیم، بلکه در این مورد آیه شریفه دلیل ماست، در صورتی که در مورد پاها تصریح نشده است.

۲- آیا عطف محدود، که پاها باشد بر یک محدود دیگر یعنی « دستها» برای رعایت ترتیب سخن در آیه شریفه بهتر نیست؟ پاسخ این است که به باور ما در آیه شریفه « دستها» که محدود هستند، بر صورت که نامحدود است، عطف شده است.

با این بیان، عطف واژه ی « ارجل» که محدود است، بر واژه «رئوس» که نامحدود می باشد بجاست و آنگاه است که هم در مسح سر لازم می گردد و هم در دو پا. و این شیوه و نکته از بیان آنان بهتر است، چرا که آیه شریفه به باور ما، نخست «صورت» را مه شستن آن واجب و حدود آن مقرر نشده است بیان می کند و آنگاه عنصری را که شستن آن واجب و حدود آن مقرر شده است بر آن عطف می کند. پس از این عضوی که حدود آن بیان نشده و باید مسح شود، یعنی به مسح «سر» می پردازد و از پی آن عضو مسح شدنی محدود، یعنی پاها را بر آن عطف می نماید؛ و بدین سان دو جمله به صورت جالب و زیبایی در برابر یکدیگر قرار می گیرند، که در جمله نخست عضوی که باید شسته شود و محدود و مقرر نیز می باشد، بر عضوی که نامحدود و شستنی است پیوند می خورد و در فراز دوم دو عضو مسح شدنی محدود و مقرر بر عضو مسح شدنی نامحدودی عطف می گردد. با این بیان سستی و نادرستی دیدگاه نخست روشن می شود. در پاسخ این دیدگاه که نصب «ارجل» را به خاطر عطف آن به «ایدیکم» می نگرد مرحوم سید مرتضی می گوید: اگر اثر پذیری واژه و کلام را به واژه نزدیک تر به آن بدانیم بهتر از این است که به دورتر بنگریم؛ به همین دلیل نصب «ارجل» به خاطر عطف بر محل «رئوس» بهتر از عطف به یک واژه دورتر است، بویژه که جمله پیش که به شستن چهره و دو دست فرمان می دهد پایان یافته، و جمله ی دیگری آغاز شده است که دستور مسح سر و دو پا را می دهد؛ و آنگاه پس از پایان جمله نخست و آمدن جمله دیگر عطف فرازی از آیه به جمله پیش از آن درست نیست؛ و اگر از نظ ادبی هم ممکن باشد دیدگاه ما بهتر است، چرا که میان دو بخش و دو فراز آیه بدین صورت هماهنگی و توازن جالبی برقرار می گردد. (طبرسی مجمع البیان ج ۳ ص ۵۷۵ و ۵۷۷).

به عنوان حسن ختام در بحث ادبی و همچنین جمع بندی آن می توان به این مطلب اشاره کرد که در اعراب کلمه ی «ارجلکم» دو قرائت معروف است. قرائت جر که جمعی از قراء مشهور

مانند حمزه و ابو عمرو و ابن کثیر و حتی عاصم (مطابق روایات ابوبکر) به کسر «ل» خوانده اند و جمعی دیگر از مشاهیر قراء به نصب خوانده اند و همه ی قرآن های فعلی را مطابق آن نوشته اند. ولی به یقین هیچ تفاوتی میان دو اعراب از نظر معنوی نیست. زیرا اگر به کسر خوانده شود واضح است که عطف بر «رئوس» شده و مفهومش این است که پاها را در وضو مسح کنید (همانگونه که سرها را مسح می کنید) آیا اگر شیعه مطابق این قرائت عمل کرده باشد که جمع کثیری طرفدار دارد، عیبی بر او است؟ از این گذشته اگر آن را به فتح بخوانیم باز هم عطف بر محل «برئوسکم» می باشد و می دانیم محل آن نصب است. زیرا مفعول «وامسحوا» می باشد، بنابراین در هر دو صورت مفهومش این است که پاها را مسح کنید. و لی گروهی چنین پنداشته اند که اگر «ارجلکم» را مفتوح بخوانیم عطف بر «وجوهکم» می باشد یعنی صورت و دست ها را بشوید و همچنین پاها را! در حالیکه این سخن هم بر خلاف قواعد ادبیات عرب است و هم با فصاحت قرآن نمی سازد. اما مخالفت آن با ادبیات عرب به خاطر آن است که میان معطوف و معطوف علیه جمله اجنبی واقع نمی شود و به گفته دانشمند معروف اهل سنت محال است «ارجلکم» عطف بر «وجوهکم» بوده باشد، چون هرگز در کلام فصیح عربی شنیده نشده است کسی بگوید: «ضربت زیدا و مررت بیکر وعمرا» به این معنا که زید را زدم و از کنار بکر گذشتم و عمر را، یعنی عمر را نیز زدم. حتی افراد عادی چنین سخن نمی گویند تا چه رسد به قرآن مجید که نمونه ام و اکمل فصاحت است. بنا براین همانگونه که بعضی از محققان اهل سنت گفته اند، شکی نیست که کلمه ی «ارجلکم» بنا بر نصب، عطف بر محل «رئوسکم» می باشد و در هر حال مفهوم آیه یکی است، یعنی سرو پاها را هنگام وضو مسح کنید. (مکارم شیرازی، شیعه پاسخ می گوید ص ۱۷۹)

## روایات مسح بر پاها

فقیهان شیعه تقریباً بر این عقیده متفق القول هستند به این نحو که می گویند چیزی جز مسح بر پاها در وضو صحیح نیست، و روایاتی که از طریق اهل بیت به ما رسیده اند بر این معنا تصریح می کنند، که احادیث در این زمینه بسیار است. اما احادیثی که اهل سنت در منابع خویش دارا می باشند، کاملاً باهم متفاوت است دهها حدیث به مسئله مسح بر پاها اشاره می کند در حالیکه در احادیث دیگری شستن پاها به پیامبر نسبت داده می شود و در عده ای دیگر مسح بر کفش ها؟!!

در ابتدای امر به احادیثی که در روایات اهل تسنن در رابطه با مسح بر پاها می باشد اشاره می کنیم سپس احادیثی نیز از منابع شیعیان ذکر خواهد شد. احادیث گروه اول که تنها به مسح سر قائل اند از کتب معرفی مانند:

۱- مسند احمد ۲- سنن ابی ماجه ۳- صحیح بخاری ۴- تفسیر طبری ۵- کنز العمال و روایات این احادیث افرادی چون : ۱- ابن عباس ۲- حضرت علی ۳- انس ابن مالک (خادم مخصوص پیامبر) ۴- رفاعه و غیر آنها از راویان معروف دیگر هستند. در اینجا بذکر شش روایت از ان روایات قناعت می کنیم:

۱- بسرین سعید می گوید عثمان به محل جلوس آمد ، آب وضو خواست و مضمضه و استنشاق کرد سپس صورتش را سه بار و دست ها را هر کدام سه بار شست و سر و پاها را سه بار مسح کرد وبعد گفت :پیامبر را دیدم که اینگونه وضو می گرفت (سپس از حاضران که جماعتی از صحابه رسول خدا بودند، تصدیق خواست و گفت) آیا همین طور است ای حاضران ؟ همه گفتند: «آری» ( احمد بن حنبل مسند احمد ج ۱ ص ۶۷)

۲- رفاعه می گوید از رسول خدا شنیدم که می فرمود نماز هیچ یک از شما صحیح نیست تا وضو را آنگونه که خداوند متعال دستور داده انجام دهد :صورت و دستها را تا مرفق بشوید و سر و پاها را تا برآمدگی رو پا مسح نماید.(ابن ابی ماجه سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵۶).

۳- امیر مومنان علی می فرماید: من فکر می کردم کف پاها برای مسح کردن از روی پاها سزاوار تر است تا اینکه دیدم رسول خدا روی پاها را مسح می کند.(احمد بن حنبل مسند احمد ج ۱ ص ۱۲۴).

۴- ابی مطر می گوید هنگامی که ما در خدمت علی در مسجد نشسته بودیم مردی آمد و به حضرتش عرض کرد : وضوی رسول خدا را به من نشان بده، حضرت قنبر را صدا زد و فرمود کوزه ای از آب بیاور ، سپس دست و صورتش را سه بار شست و انگشت در دهان کرد و سه بار استنشاق کرد و دست ها را سه بار شست و یکبار سر و پاها را تا برآمدگی پشت پا مسح کرد.(کنز العمال ج ۹ ص ۴۴۸).

گر چه هر دو حدیث بوسیله امیر مومنان علی از پیغمبر اکرم نقل شده است ، ولی از دو جریان مختلف خبر می دهد که قدر مشترک آنها مسح بر پاها هنگام وضو گرفتن رسول خدا است.

۵- در سنن ابی داود آمده است که پیامبر اکرم در وضو روی دو پای خویش را مسح نمود. (سجستانی از دی سنن ابی داود ج ۱ ص ۲۶).

۶- ابن عباس که از مفسران بزرگ قرآن و مورد اعتماد اهل سنت است می گوید: در وضو دو شستن و دو مسح لازم است. (طبری الجامع البیان فی تفسیر القرآن ج ۶ ص ۱۲۸).

اما احادیثی که از منابع شیعیان گویای کیفیت وضو است بسیار اند که به چند مورد اشاره می گردد: ۱- زراره گوید: به ابی عبدالله عرض کردم (آیا مرا آگاه نمی کنی که از کجا دانستی که مسح به بعضی از سر و به بعضی از پا می باشد)؟ حضرت خندید و سپس فرمود: ای زراره این حکم را رسول خدا فرموده و درباره ی آن ، آیه از طرف خدا نازل شده است خداوند متعال فرمود «فاغسلوا وجوهکم» پس از این جمله فهمیدیم که باید همه صورت را شست. تا آنکه فرمود «وایدیکم الی المرافق» پس از آن خداوند متعال ، بین کلام فاصله انداخت و فرمود «وامسحوا برئوسکم» دانستیم که مسح به خاطر حرف باء ، به بعضی از سر است سپس پاها را به سر عطف کرد چنانکه دستان را به صورت عطف کرد و فرمود «وارجلکم الی الکعبین» پس زمانی که ان را به سر عطف نمود، دانستیم که مسح بر بعضی از آن است. سپس رسول خدا آن را برای مردم تفسیر کرد و مردم آن را ضایع نمودند. (کلینی الکافی ج ۳ ص ۳۰ حرعاملی وسائل الشیعه ج ۳ ص ۳۶۴ صدوق من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۰۳).

۲- زراره از امام باقر روایت کرده که درباره ایه ۶ سوره مائده پرسیدم ، فرمود : « نمی تواند بخشی از صورت را نشسته بگذارد و نمی تواند بخشی از دست ها تا آرنج را نشسته بگذارد و سپس فرمود «وامسحوا برئوسکم و ارجلکم الی الکعبین» و چون بخشی از سر را مسح می نماید یا بخشی از دو پا از کعبین تا سر انگشتان را مسح می کند، حق وضو را ادا کرده است پرسیدم : خداوند حفظت نماید ، کعبین کجاست؟ فرمود: همین جا و منظورش مفصل بدون استخوان ساق بود. (مجلسی بحارالانوار ج ۷۷ ص ۲۷۴).

۳- صفوان گوید: از امام رضا درباره ی آیه ی ۶ سوره مائده پرسیدم ایشان فرمود (مردی از امام علی در این باره پرسید و ایشان فرمود سوره مائده برای تو کافی است) و منظورش این بود که مسح بر سر و دو پا کافی است. (مجلسی بحارالانوار ج ۷۷ ص ۲۸۳).

#### روایات متضاد

منکر نمی شویم که روایاتی مخالف با روایات قبلی در منابع اهل سنت دیده می شود که بر دو نوع است: نخست روایاتی است که می گوید پیامبر پاهای خود را هنگام وضو می شست و دوم روایاتی که می گوید نه پاهارا می شست و نه مسح می کرد، بلکه مسح بر کفش ها می نمود؛ که در جای خود در باره ی روایات گروه دوم بحث می کنیم.

در باره روایات گروه اول در الکشاف مطلبی بدین شرح آمده: از ابن عمر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا همراه بودیم که گروهی وضو گرفتند در حالی که پاشنه پای آنان خشک و سپید بود و می درخشید رسول خدا فرمود: «ویل للعقاب من النار» وای به حال آنان از عذاب آتش.

از عمر بن خطاب روایت کرده اند که او دید فردی دارد وضو می گیرد و کف پای خود را نمی شوید. به فرمان داد که وضویش را دوباره بگیرد و این فرمان برای آن بود که در امور واجب کوتاهی نکنند.

از عطاء روایت کرده اند: سوگند به خدا که نشنیدم کسی از اصحاب پاهای خود را مسح کند. (زمخشری الکشاف عن حقائق التنزیل ج ۲ ص ۷۵۵).

در مورد عدم صحیح بودن این روایات می توان به این نکته مسلم از علم اصول اشاره کرد که اگر دو گروه از روایات درباره یک مسئله با هم تعارض داشته باشند، باید نخست به سراغ جمع دلالی رفت یعنی آنها را طوری تفسیر کرد که هر دو با هم سازش داشته باشد (البته با موازین فهم عرفی) و اگر ممکن نشد باید آنها را بر کتاب الله عرضه کرد یعنی باید دید که کدامیک مطابق با قرآن است آن را گرفت و دیگری را رها کرد، این دستوری است که با ادله معتبر ثابت شده است. بنابراین می توان میان روایات مسح و غسل (شستن پاها) چنین جمع کرد که رسول خدا وظیفه مسح را در وضو انجام می داده، و بعد برای نظافت پاها، گاهی پاها را می شسته است، بی آنکه جزء وظیفه وضو باشد، بعضی از راویان که ناظر این صحنه بوده اند پنداشته اند که شستن پاها جزء

وظیفه وضو است. اتفاقاً در میان شیعیان نیز بسیاری چنین کاری را می‌کنند و بعد از آنکه وظیفه وضو یعنی مسح را انجام دادند، پاهای خود را به طور کامل برای نظافت می‌شویند. این کار در آن محیط که به خاطر گرمی هوا از نعلین استفاده می‌شد نه از کفش‌های پوشیده، لازم تر به نظر می‌رسید، زیرا نعلین پاها را به طور کامل از آلودگی حفظ نمی‌کند. به هر حال وظیفه واجب یعنی مسح، امری جدا از شستشوی متعارف پاها بوده است. این احتمال نیز وجود دارد، که اجتهاد در مقابل نص، جمعی از فقیهان را به فتوای به غسل و شستن پاها وادار کرده، چون فکر کرده‌اند آلودگی پاها تنها با شستن از بین می‌رود، سپس ظاهر آیه سوره مائده را که دستور به مسح می‌دهد رها ساخته‌اند. همانگونه که در کلمات بعضی از دانشمندان اهل سنت در بحث‌های سابق گذشت که می‌گفتند بهتر آن است که پاها را به خاطر آلودگی که دارند بشوئیم و مسح کافی نیست.

### مسح بر کفش‌ها

همانگونه که در سابق نیز اشاره شد آنها که اصرار بر نفی مسئله مسح پاها در وضو دارند و شستن را واجب می‌دانند، در عین حال اجازه می‌دهند که هنگام وضو روی کفش‌ها را مسح کنند و به بعضی از احادیث منقول از پیامبر اسلام استناد می‌نمایند در حالیکه احادیث اهل بیت عموماً آن را نفی می‌کند و احادیث متعدد معتبری نیز از طرق اهل سنت صریحاً خلاف آن را می‌گویند. توضیح اینکه: اجماع فقهای امامیه به پیروی از احادیث اهل بیت این است که مسح بر کفش مطلقاً جایز نیست ولی بسیاری از فقهای اهل سنت آن را در حضر و سفر به طور مطلق مجاز می‌شمارند، هرچند بعضی آن را منحصر به موارد ضرورت دانسته‌اند. در این جا سوالاتی پیش می‌آید، از جمله:

۱- چگونه مسح کردن بر پاها جایز نیست ولی مسح بر کفش‌ها جایز است؟ با اینکه هنگامیکه سخن از شستن پاها به میان می‌آید، می‌گویند پا آلودگی دارد آن را بشوئید بهتر است، تا اینکه آنرا مسح کنید. آیا مسح کردن کفش‌های آلوده می‌تواند جانشین شستن شود؟ بسیاری به تخییر میان شستن پا و مسح بر کفش‌ها قائل شده‌اند.

۲- چرا ظاهر قرآن مجید را که می‌گوید سر و پاها را مسح کنید، رها کرده و به سراغ مسح

کفش‌ها رفته‌اید؟



۳- چرا روایات اهل بیت را که متفقا مسح بر کفش را نفی می کند و پیغمبر اکرم آنها را در کنار کتاب الله مایه نجات شمرده در نظر نمی گیرید؟

۴- درست است که روایاتی از پیامبر اکرم وارد شده که ان حضرت مسح بر کفش کرده اند ، ولی در مقابل آن روایات معتبری نیز داریم که می گوید پیغمبر اکرم پاها را مسح می فرمود، چرا به هنگام تعارض روایات به سراغ آیه قرآن نمی رویم و آن را حاکم در این اختلاف روایات نمی کنیم و مرجع قرار نمی دهیم؟

و هر قدر در این مسئله بیشتر غور و بررسی کنیم به شگفتی های بیشتری برخورد می کنیم در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» می خوانیم: مسح بر کفش در مقام ضرورت و اضطرار واجب و بدون ضرورت جایز است هر چند شستن پاها افضل می باشد سپس از «حنابله» نقل می کند که مسح بر کفش ها از درآوردن ان و شستن پاها افضل می باشد که اخذ به رخصت و شکر نعمت است و بعضی از اتباع ابوحنیفه نیز با آن موافقت کرده اند. سپس ادعا می کند که مسح بر کفش ها با روایات زیادی ثابت شده که قریب به تواتر است. و از همه جالبتر اینکه بحث گسترده ای درباره شروط چنین کفش ها و مقدار مسح و مدت مسح (چند روز جایز است ادامه داشته باشد) و مستحبات و مکروهات و مبطلات مسح بر کفش ها و احکام کفشی که روی کفش دیگر بپوشند و جنس کفش و اینکه حتما از چرم باشد یا غیر چرم هم کافی است و حکم کفش های شکاف دار و بی شکاف و... که بخش مهمی از این کتاب را دربر می گیرد.(الجزیری الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۱۳۵).

۵- چرا روایات مسح بر کفش ها را به موارد ضرورت و مسافرت و جنگ ها و مواقعی که امکان بیرون آوردن کفش از پاها نبوده یا بسیار مشکل بوده حمل نمی کنید اینها سوالاتی هست که پاسخی ندارد ، جز اینکه پیش داورى ها سبب این غوغا در یک مسئله ی ساده شده است.(مکارم شیرازی، شیعه پاسخ می گوید صص ۱۹۸ ۱۹۹).

بعد از این سوالات لازم است به سراغ مدارک اصلی مساله برویم و از لابه لای روایات نکته ی اصلی این فتواو هم چنین راه حل عقلایی آن را پیدا کنیم: روایات چند گروه است:

الف) روایاتی که در منابع اهل بیت نقل شده و آن‌ها عموماً و متفقاً مسح بر کفش را نفی می‌کنند، به عنوان نمونه: ۱. شیخ طوسی از ابی‌الورد نقل می‌کند، می‌گوید: به امام باقر عرض کردم، ابوظبیان نقل می‌کند که علی را دیدم که آب را ریخت و بر کفش خود مسح کرد فرمود: ابوظبیان دروغ می‌گویند آیا به تو نرسیده است که علی فرمود قرآن مجید بر مسح بر کفش‌ها پیشی گرفته است، عرض کردم آیا رختی برای مسح کردن کفش‌ها وجود دارد؟ فرمود نه مگر در برابر دشمنی قرار بگیری و بخواهی تقیه کنی یا برف زمین را فرا گرفته باشد و بر پا‌های خود بترسی. (طوسی تهذیب ج ۱ ص ۱۰۹۲) ۲. مرحوم صدوق در کتاب (من لایحضره الفقیه) در حدیثی از امیر المومنان نقل می‌کند که فرمود: ما خاندانی هستیم که روی کفش مسح نمی‌کنیم، هر کس از پیروان ماست به ما اقتدا کند و سنت ما را بپذیرد. (صدوق من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۱۵) ۳. در حدیث دیگری از امام صادق تعبیر عجیبی نقل شده که فرمود: کسی که بر کفش مسح کند مخالفت با خدا و پیغمبر و قرآن مجید کرده و وضویش تمام نیست و نمازش مجزاً نمی‌باشد. (حرعاملی وسائل شیعہ ج ۱ ص ۲۷۹) ۴. امام باقر در روایت معتبری می‌فرماید: سه چیز است که در آن از هیچ کس تقیه نمی‌کنم: شرب مسکرات مسح خفین (کفش‌ها) و حج تمتع. (کلینی کافی ج ۳ ص ۳۲)

جالب این که (عایشه) که برادران اهل سنت برای فتاوا و روایات او اهمیت فراوان قائل‌اند در حدیث معروفی می‌گوید هر گاه دو پای من قطع شود بهتر است برای من از آن که مسح بر روی کفش کنم.

به هر حال اگر این برادران از احادیث اهل بیت که مطابق ظاهر قرآن است، پیروی می‌کردند، جز مسح بر پا‌ها را نمی‌پذیرفتند.

ب) روایاتی که مسح بر روی کفش‌ها را اجازه می‌دهد دو گونه است: گروه اول روایاتی که به طور مطلق چنین اجازه‌ای می‌دهد مانند حدیث مرفوعه‌ی سعد ابن ابی وقاص از رسول خدا درباره‌ی وضوی بر کفش‌ها که می‌گوید: وضوی بر کفش‌ها بر آن اشکالی وارد نیست که این روایت و مانند آن قید و شرط خاصی برای مسح بر کفش‌ها ندارد. گروه دوم: از این روایات استفاده می‌شود که مسح بر کفش‌ها منحصر موارد ضرورت بوده است، مانند: روایتی که مقدم ابن شریح از عایشه نقل می‌کند، می‌گوید از وی درباره‌ی مسح بر کفش‌ها سوال کردم گفت: به سراغ علی برو که با رسول خدا مسافرت می‌کرد، من به سراغ آن حضرت آمدم و در این باره

سوال کردم فرمود هنگامی که با رسول خدا مسافرت می کردیم به ما دستور می داد که روی کفش ها مسح کنیم.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که مساله ی مسح کردن بر کفش ها مربوط به موارد ضرورت بوده است لذا می فرماید: در سفر ها به ما دستور می داد. دقت در مجموعی روایاتی که در منابع معروف اهل سنت وارد شده، بدون پیش داوری ها ی قبلی نشان می دهد:

اولاً: طبق قاعده ی شناخته شده در علم اصول (قاعده ی جمع میان مطلق و مقید به تقیید مطلقات) باید روایاتی را که مطلقاً اجازه ی مسح بر کفش ها را می دهد، حمل بر موارد ضرورت کنیم، مانند سفر یا میدان نبرد یا موارد مشابه دیگر. آیا این همه روایات، دلیل روشنی بر این حقیقت نیست که تمام آنچه در روایات راجع به مسح بر کفش ها ذکر شده، مخصوص حالات ضرورت است و در حال عادی معنا ندارد که کفش را از پا بیرون نکنیم و مسح بر پا نکنیم. و این که بعضی می گویند این برای رفع عسر و حرج از امت است، سخن قابل قبولی نیست، زیرا در آوردن کفش های معمولی کم ترین زحمتی ندارد.

ثانیاً: با توجه به روایات متعدد از حضرت علی در منابع معروف اهل بیت و اهل سنت که ایشان می فرمودند این مسح مربوط به قبل از نزول آیه ی ۶ سوره ی مائده درباره ی وضو بوده، نشان می دهد اگر اجازه ای هم بوده، مربوط به قبل از نزول این آیه بوده است. بعد از نزول این آیه حتی در جنگ ها و مسافرت نیز مسح بر کفش ها جایز نبوده، زیرا در صورت وجود مشکل از جهت کندن کفش، به جای وضو تیمم می کردند، زیرا دستور تیمم هم به طور کلی در ذیل همان آیه آمده است.

ثالثاً: اگر بعضی در حضر پیامبر را دیده اند که مسح بر کفش میکنند، از جهت این بوده که روی کفش پیامبر شکافی داشت که مسح کردن از لای آن ممکن بوده است. مرحوم صدوق از محدثان معروف امامیه در اثر معروف خود (من لا یحضره الفقیه) می گوید: نجاشی کفشی برای پیامبر اسلام هدیه داده بود که روی آن شکافی داشت. پیغمبر اکرم درحالی که کفش را بر پا داشت روی پای خود را مسح فرمود. جمعی از ناظران گمان کردند آن حضرت روی کفش ها مسح کرده است. (مکارم شیرازی، شیعه پاسخ می گوید صص ۲۰۴-۲۰۵)

۱. قرآن وظیفه ی اصلی را در وضو به آشکارا، مسح بر پاها شمرده است. (آیه ی ۶ سوره ی مائده) و تمام روایات اهل بیت عصمت و طهارت و فتاوی فقهای پیروان آنها به همین منوال بوده است به طوری که علاوه بر روایات بیانیه که کیفیت وضو گرفتن رسول خدا را نقل کرده اند روایات معتبره ی کثیره هم از اهل بیت پیامبر اکرم در تفسیر آیه و چگونگی وضو وارد شده است.

۲. محل اختلاف اصلی بین شیعه و سنی در کیفیت وضو به کلمه ی (ارجلکم) به معنی پاها می گردد اهل سنت می گویند کلمه ی (ارجلکم) از جهت لفظ منصوب است لذا به دو کلمه ی اول (وجه-ایدی) که از جهت لفظ منصوب هستند عطف می شود بنابر این اصل آیه چنین است: (فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم و ارجلکم) بشوید صورت ها و دست ها و پاهایتان را. که پاسخ این ادعای اهل سنت روشن است چرا که یکی از قواعد ادبیات عرب آن است که عامل نزدیک تر همیشه عامل دورتر را منع می کند و به اصطلاح ادبی (الاقرب یمنع الابد) شما چطور با وجود عامل نزدیک تر (امسحوا) دست به دامان عامل دورتر یعنی (اغسلوا) شده اید. ولی شیعیان می گویند: کلمه ی (ارجلکم) به کلمه ی (برئوسکم) عطف می شود لذا همچنان که سر را مسح می کنیم باید پاها را هم مسح کنید. اما نه به این صورت که کلمه ی منصوب را به کلمه ی مجرور عطف کنیم بلکه در این جا کلمه ی (ارجلکم) به محل (برئوسکم) که منصوب است عطف شده نه به اعراب لفظی. چنان که بعضی از علمای اهل سنت نیز این ادعای شیعیان را تصریح کرده اند از جمله: الف) ابن حزم اندلسی می گوید: در مورد دو پا، قرآن بر مسح نازل شده است، چه این که لام در (ارجلکم) را مکسور بخوانیم یا مفتوح، به هر حال عطف به (رئوس) است، یا عطف به لفظ آن است و یا عطف به محلش و جز آن روا نیست. (ابن حزم اندلسی المحلی ج ۲ ص ۶۵)

ب) امام فخر راضی استدلال شیعیان در این باب را مطابق نظریه ی مشهور نحویون خوانده و می گوید: قرائت به کسره اقتضا دارد که (ارجل) عطف به (رئوس) باشد و پا را هم مثل سر باید مسح کشید. اما قرائت به فتحه نیز گفته اند که موجب مسح است، چون (برئوسکم) در محل نصب است ولی به وسیله ی (باء) مجرور شده است، پس اگر بتوان (ارجل) را بر (رئوس) عطف کرد، می توان (ارجل) را مفتوح خواند تا عطف به محل (رئوس) باشد. (امام فخر رازی تفسیر کبیر ج ۱۱ ص ۱۶۱)

۳. فقهای اهل سنت وظیفه اصلی را غالباً شستن پاها می دانند ولی اکثر آنها اجازه می دهند که در حال اختیار روی کفش ها را مسح کنند و بعضی آن را منحصر به موارد ضرورت می دانند اما نکته ی قابل بررسی یاین است که حتی اگر استناد به این روایات تام و کامل باشد وقتی روایتی با قرآن هم خوانی ندارد ، آیا جز این است که باید آن روایت را به کناری بگذاریم؟ عالم بزرگ اهل سنت فخر رازی در تفسیرش حدیثی از پیامبر اکرم نقل می کند که فرمود: اگر از من روایتی برای شما نقل کردند، آن را به قرآن عرضه کنید، اگر موافق با قرآن بود قبول کنید و آن را بپذیرید و گرنه طردش کنید. (امام فخر رازی تفسیر کبیر ج ۱۱ ص ۱۶۳)

۴. روایاتی که درباره ی مسح بر کفش هادر کتب منبع برادران اهل سنت آمده به قدری ضد و نقیض است که هر محققى را به شک می اندازد. بعضی مطلقاً اجازه ی مسح بر کفش ها را می دهد و بعضی مطلقاً نفی می کند و بعضی محدود به حال ضرورت می کند و مقدار آن را در سفر سه روز و در حضر یک روز تعیین می کند.

۵. بهترین طریق جمع میان روایات آن است که مدار اصلی، مسح بر خود پاهاست (و به عقیده ی آن ها شستن پاها) و به هنگام ضرورت مانند جنگ و سفر های سخت که آنها به جای نعلین ، کفش به تعبیر آنها خف می پوشیدند و بیرون آوردن آن از پا مشکلاتی داشت بر روی کفش ( شیشه جیره ) مسح می کردند ، که آن نیز بعد از نزول ایه ی وضو نسخ گردیده و در این شرایط حکم به تیمم می شود .

## فهرست منابع:

۱. قرآن کریم
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۶۶ ه.ش، ترجمه ی المیزان، چ ۳، قم، انتشارات علمی فکری  
طباطبایی
۳. طبرسی، ۱۳۷۹ ه.ش، ترجمه ی مجمع البیان، چ ۱، قم، انتشارات فراهانی
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰ ه.ش، تفسیر تسنیم، چ ۲، قم، مرکز نشر اسرا
۵. مکارم شیرازیف ناصر، ۱۳۸۵ ه.ش، چ ۶، قم، انتشارات مدرسه ی امام علی ابن ابی طالب
۶. طباطبایی نسب، محمد رضا، ۱۳۹۱ ه.ش، چ ۲، تهران، انتشارات نور الائمہ
۷. فیض کاشانی، محمد حسن، ۱۳۸۸ ه.ش، ترجمه ی صافی، چ ۶، قم، انتشارات نوید اسلام
۸. زمخشری، محمود ابن عمر، ۱۳۸۹ ه.ش، ترجمه ی تفسیر کشاف، چ ۳، تهران، انتشارات  
ققنوس
۹. احمد ابی حنبل، ۱۳۷۰ ه.ش، مسند امام احمد حنبل، چ ۳، بیروت، انتشارات مکتب الاسلامی
۱۰. السجستانی الازدی، سلیمان ابن الاشعث، ۱۳۶۵ ه.ش، سنن امام ابی داوود، چ ۱، انتشارات  
المکتبۃ الاسلامیّت
۱۱. الجزیری، عبد الرحمن، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، انتشارات المکتبۃ التجاریۃ الكبرى
۱۲. حر عاملی، محمد ابن حسن، ۱۳۷۲ ه.ش، وسائل الشیعه، چ ۷، تهران، انتشارات المکتب الاسلامیۃ
۱۳. علامه مجلسی، محمد باقر، ۱۳۸۶ ه.ق، بحار الانوار، چ ۲، تهران، انتشارات المطبعه الاسلامیۃ
۱۴. کلینی، ۱۳۸۷ ه.ش، ترجمه ی اصول کافی، چاپ ۱۰، تهران، انتشارات اسوه
۱۵. الاندلسی، محمد ابن حزم، المحلّی، قاهره، دارالکتب الاسلامیۃ
۱۶. امام فخر رازی، التفسیر الكبير، تهران، دارالکتب العلمیۃ
۱۷. آلوسی بغدادی، سید محمود، روح المعانی، تهران، انتشارات جهان
۱۸. الطبری، محمد ابن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیۃ